

از کوچه‌های بن بست تا آن سوی مرزها

گفت‌وگو با صدیقه سالاری، بانوی کارآفرینی که برای ۳۰۰ نفر اشتغال ایجاد کرده‌است

صدیقه سالاری بانویی کارآفرین است که در آستانه چهل سالگی توانسته‌است برای هشتصد زن سرپرست خانوار شغلی ایجاد کند و نانی به سفره‌هایی برساند که دخی ندارند و همه درآمد آن‌ها از همین میل‌های بافتنی است. ایجاد دست‌کم هشتصد شغل برای زنان و شناخته شدن به عنوان کارآفرین برتر در خراسان رضوی قطعا نقطه‌های اوج زندگی او هستند که این زن را مثال‌زدنی و نمونه کرده‌اند اما بخش زیبایی زندگی او که شاید انگشت‌شمار افرادی را بتوان با این ویژگی پیدا کرد، دفترچه یادداشت‌های اوست. این دفترچه که به دفتر شکرگزاری خانم سالاری معروف است، گواه اعتقاداتی است که نقشه راه زندگی او شده‌اند.



لیلا جان قربان لاریجه

آموختن از مادر

نقشه زندگی‌اش را از دوران کودکی کشیده‌است، از همان روزهایی که برای خودش و خانواده‌اش بافتنی می‌کرد تا نقشی بر تن پوشی بزند، تن‌پوش‌هایی که همیشه به چشم دیگران می‌آمد. «از بچگی به بافتنی علاقه داشتم و لباس می‌بافتم. از مادرم یاد گرفته‌بودم. رومیزی، کلاه، شال و حتی روکش‌هایی برای سطل کنار اتاق می‌بافتم. این کارها را بیشتر برای خودم و اعضای خانواده و گاهی برای فامیل نزدیک انجام می‌دادم ولی به عنوان کاری که از آن درآمدی کسب کنم نگاهش نمی‌کردم. گاهی کارهایم را هدیه می‌دادم یا اگر می‌خواستند، همان مدل برای آن‌ها می‌بافتم، تولیداتی که تکراری نبودند و همیشه سعی می‌کردم تنوعی در آن‌ها ایجاد کنم. بیرون که می‌رفتم، در ویتترین مغازه‌ها انواع مدل‌های ماشین بافت را نگاه می‌کردم. بعد در خانه آن قدر می‌بافتم و باز می‌کردم تا بالاخره همان مدل در بیاید.»

یک نمره منفی

او بعد از گرفتن دیپلم و ازدواج در هجده سالگی هم چنان به هنرش که علاقه دوران کودکی‌اش است ادامه می‌دهد تا اینکه به پیشنهاد همسرش، چاشنی اقتصاد را به آن می‌افزاید و اولین بار در سال ۸۰ مغازه‌ای کوچک اجاره می‌کند. «دیپلم که گرفتم ازدواج کردم. هجده ساله بودم. پنج شش سالی بعد از ازدواج، همسرم که دید به کارهای بافتنی علاقه بسیاری دارم، پیشنهاد داد یک مغازه کوچک اجاره کنیم و من در آن کار کنم. کار را برای دلم شروع کردم ولی واقعا آن را دوست داشتم. این شد که یک مغازه کوچک داخل یک کوچه اجاره کردیم و من شروع به کار کردم. سفارش بافتنی قبول می‌کردم. کاموا می‌فروختم. گاهی هم به خانم‌هایی که مراجعه می‌کردند و علاقه داشتند بافتنی یاد می‌دادم. خیلی‌ها برای یاد گرفتن می‌آمدند. همین بافتنی یاد دادن باعث متفاوت شدن مغازه من در منطقه شده بود و هر کسی داخل مغازه می‌آمد برایش عجیب بود. البته دورانی هم که مدرسه می‌رفتم این کار را می‌کردم. یاد هست برای درس حرفه و فن باید چیزی می‌بافتم. رنگ‌های تفریح بچه‌ها پیش من می‌آمدند و به آن‌ها بافتنی یاد می‌دادم. جالب بود که وقتی یکی از بچه‌ها کارش را پیش معلم برده بود که نمره بگیرد، معلم قبول نکرده و گفته بود این کار یک بافنده حرفه‌ای است! او هم گفته بود از سالاری یاد گرفته‌است اما معلم قبول نکرد و اتفاقاً نمره منفی هم گرفت!»

